

- شعرهای منتور از زبان بدوی سرخ پوست** / مجموعه اشعار «بدوی سرخ پوست» سروده محمد الماغوط
- عاشقانه‌های محمود درویش /** یادداشتی بر دفتر شعر «ریتا… عشق و یاسمن»
- سفرت به خیر نویسنده!** نگاهی به کتاب «سفرت به خیر اما…» نوشته محمدرضا بایرامی

مجموعه اشعار «**بدوی سرخ پوست**» سروده محمد الماغوط

شعرهای منتور از زبان بدوی سرخ‌پوست

ضیاءالدین خالقی: مجموعه‌اشعار «بدوی سرخ‌پوست» محمد الماغوط با ترجمه موسی بیدج در ۲۱۲ صفحه، سال ۱۳۹۳ به همت انتشارات نگاه منتشر شد. آنچه در ابتدا از خواندن شعرهای الماغوط به ذهن می‌رسد، سادگی زبان توام با طنزی نه‌چندان استتار شده است با یک نوع پله‌گی در زبان و نوزن و بیان، تا آنجا که شاعر ابایی از مطول شدن شعرهایش ندارد و نیز از نزدیک شدن آنها به نثر. این امر به وضوح از لابه‌لای ترجمه‌های بیدج قابل رویت و احساس است بویژه آنجایی‌که از پلیکانی نویسی خارج می‌شود: «دیگر از پناه بردن به سبک‌ار / پاده / به قرص‌های آرام‌بخش / و طالع‌بینی /خسته شدهام /خیال‌بافی هم اعصابم را داغان کرده است / و دیگر برای من میان افتخار و عار / مرز روشنی نمانده است / و میان امید و نومیدی / شادی و اندوه / بهار و خزان / تابستان و زمستان / مذکر و مؤنث / مرفوع و منصوب / و اینک، زیباترین و آخرین شعرم را / روی شقیق‌قام می‌گذارم / و مطمئن هستم / مثل شلیک گلوله‌ای واقعی / حلقه‌های دود بالا خواهد رفت.»

آیا این همه تکرار لازم است؟ تکرار اینکه «از این و آن و فلان و بهمان… خسته شدهام و…»؟ طنز شاعر را هم که در ۲–۳ خط پایانی احساس کردید؟ استفاده بسیار از واژه‌هایی که سو-وصف مضامیل‌های معمولی مثل فعالیت گنجشک‌هاو کتاب‌های مرجع و تالیفات ناقابل و نظایر آن در اشعار الماغوط فراوان یافت می‌شود، حتی گاه بیشتر از نثرهای ادبی؛ چرا که نثرهای ادبی سعی‌شان بر آن است که هر چه بیشتر به شاعرانگی و ایجاز نزدیک‌تر شوند.

شعر الماغوط مطول است اما در نقطه‌ای به ایجاز می‌رسد؛ مثلا پس از سطرهای بسیار، در سطری همه ماقبلش را جمع می‌کند و به این وسیله فضایی موجز می‌سازد. از این لحاظ شباهت‌هایی با داستان‌های کوتاه مدرن دارد. هر چند داستان‌های کوتاه مدرن اغلب در کلیت و با کلیت خود به ایجاز می‌رسند، یعنی معمولا در فضایی که ترسیم می‌کنند، نه الزاما در سطری. به این همه، این ایجاز در کلیت در بسیاری از شعرهای الماغوط نیز احساس می‌شود. در شعر «عشق افلاطونی» نیز ما با وضعتی که شرح دادم روبرویم، و باز در پایان شعر، با طنزی که ویژه الماغوط است. این امر تقریبا در همه شعرهای او قابل لمس است اما این ویژگی‌ها گاه منحصر به فرد می‌شود، وقتی که در شعر «عشق افلاطونی» شاعر از همه بلاها و دردها و تبعیض‌ها و چه و چه و چه، باز به شعر پناه می‌برد و «برای جبران همه این خسارت‌ها، پولش را به شعر می‌پردازد.» و این یک تراژدی است، شاید هم یک کمدی تراژدی!

براستی تعبیر «پول همه خسارت‌های زندگی را شاعر با شعر بپردازد» چه رنگ عظیمی است که خود را در طنزی که طبلرک کسمی هم نیست، پنهان می‌دارد. خود این تعبیر سازنده ماهیت و هویت شعر عشق افلاطونی و شعرهایی نظیر آن است؛ و نکات بازگوشده، بویژه نکته آخری نشان از آن دارد که ما ظاهرا با شاعری که شعرش سهل‌الوصول است روبرویم؛ و در صورتی که او در شعرهایش ویژگی‌های تازه‌ای دارد که شناختن آنها در حد و پایه کشف است.

الماغوط ذهنی سیال دارد. او مثل کودکی رها تخیل می‌ورزد، در عین حالی که هرگز ویژگی‌هایش را رها نمی‌کند؛ ویژگی‌هایی که داشتن‌شان معمولا شعرهای دیگر شاعران را دچار افت و کاستی می‌کنند مثل مطول بودن و سادگی زبان و بیایی که نزدیک به نثر است. اما او همه این عوامل کاستی‌افزا را به ظریفیت و قابلیت تبدیل کرده است. شعر «بهار» نیز بیانیگر بخش‌هایی از ویژگی‌هایی است که برشمرديم:

«هر وقت حرفی تازه می‌نویسم / پیش‌رویم پنجره‌ای



من درایم / تو عشقی / من روزگرم / یکی دیگر از ویژگی‌های غیرشاعرانه که در زبان شعر الماغوط به امری طبیعی در آن تبدیل می‌شود، آوردن واژه‌هایی نظیر «پرا» و «بنابراین» و «عم از» است که در نثرهای ادبی نیز به کار‌گیری آنها از بلاغت و فصاحت کلام می‌کاهد، چه برسد به شعر. اصرار شاعر برای آوردن این نوع کلمات، خود از پشت ترجمه نمایان است و ارتباطی به ضعف ترجمه ندارد که

هیچ، بلکه نشان از شناخت و امانتداری مترجم دارد؛ مترجمی که همه آنچه را که من از شعر دریافتم، درست از پس ترجمه به من نشان داده است، و این نشان از زبردستی و کار کشتگی موسی بیدج دارد. باید همه یک شعر را بخوانید تا این نکته برای‌تان مکشوف شود و آنچه در ذیل می‌آید تنها چند مثال بی‌دنباله است:

«به عنوان تشویق کننده…»، «حال آن که من…»، «پرا

غول بیبانی وطنم…» و…

گفتیم گاه شعرهای الماغوط بسیار ساده‌اند و عمیق شدن در آنها نتیجه‌ای جز دریافت یک طنز به بار نمی‌آورد؛ طنزی که واقعا عمیق نیست و به نظر می‌رسد که شاعر نیز حتی قصد ندارد چنین عمقی را دنبال کند. در واقع فلسفه بسیاری از شعرهای الماغوط را تقریبا بر این امر بنا شده که مخاطب تعیین‌کننده باشد؛ یعنی این مخاطب است که می‌تواند شعرهای الماغوط را عمیق، کم‌عمق، سطحی یا هر جور دیگر ببیند. او بنا ندارد مخاطب را با ترفندها و تشنع و شیوه‌های دیگر بفریبد و شعر خود را آنگونه که نیست، جلوه دهد. شعر او اگر خوب باشد، از پشت همین زبان و بیان نثرگونه‌ای که دارد، خود را نمایان خواهد کرد، اگر هم نه، نه. جالب این است که ما با شعرهای الماغوط به این کشف نیز می‌رسیم که با زبان نثر نیز می‌توان شعر گفت اما این امر شرط و شروط خود را دارد. با این همه، به نظر می‌آید که بسیاری از منتقدان و مخاطبان که تنها دل به یافته‌های گذشته و مالوف داده‌اند، عمق اشعار شاعر را ندیده‌اند، یا اگر دیده‌اند، شعرهای نثر گونه خالی از بلاغت و فصاحت را اساسا شعر نمی‌دانند. با این همه، الماغوط شعرهایش را معمولی و نثر گونه بیان می‌کند تا خود مخاطب دریافت شاعرانه‌اش را داشته باشد. وقتی می‌گوید:

«من انسان در کشورم به دنیا آمده‌ام و از آن شادمانم، با این همه فرزندان این وطن ظهور دل‌شان می‌آید جوی‌ها و دیوارش را کثیف کنند.»

من مخاطب باید به کلمه «تفاق» توجه کنم که اتفاقی در شعر نیامده، و پشتش فلسفه‌ای نهفته است. یعنی تضادی که بین شادمان شدن از یک مکان و کثیف کردن آن وجود دارد، قابل جمع نیست؛ آن هم مکانی به نام وطن و موجودی به نام انسان! او می‌خواهد از سخنی ساده، کلامی عمیقا فلسفی درآورد، البته تنها به کمک مخاطبان، زیرا او حتی در این شرایط، در طنز و تضاد و اعترافش نیز نه تجزیه و تحلیل می‌کند و نه قضاوت.

من شکل شعر را از محتوای آن جدا نمی‌دانم، به همین خاطر، از لابه‌لای حرف‌هایم می‌توان فهمید که الماغوط چه شخصیتی و چه اندیشه‌ای را در شعرش دنبال می‌کند. اما اگر بخواهیم صریح‌تر، از قبل محتوا و شخصیت شعری الماغوط را شرح دهیم، باید بگوییم او شاعری است که خوش‌مشربی از شعرهایش سرریز شده است؛ شاعری که در طنزش جدی است و ناگزیر است آن را جدی نگیرد، چرا که او می‌خواهد قضاوت نکند و نیز می‌داند که جدی گرفتنش، تأثیری در

یادداشتی بر دفتر شعر «ریتا… عشق و یاسمن» ترجمه موسی بیدج

عاشقانه‌های محمود درویش

و مواخذه شد و مدتی را نیز در زندان و بازداشت خانگی گذراند. پس از این در بیروت، قاهره، امان، قیبرس، پاریس و… حضور و اقامت داشت. سرانجام سال ۲۰۰۸ در آمریکا پس از عمل جراحی قلب درگذشت.

به گواهی صاحب‌نظران، درویش شاعر اول فلسطین و یکی از سران شعر امروز عرب به‌شمار می‌رود و نام او در شمار شاعران جهانی و شعر او را بخشی از فرهنگ جهان قلمداد می‌کنند؛ شعری که در خدمت انسان‌های ستمدیده است. درویش بیش از ۲۰ کتاب شعر و چند کتاب نثر شاعرانه و یادداشت‌های روزانه دارد. ویژگی نخست شعر درویش، گردش در مدار فلسطین است. بسیاری از شعرهای درویش غنایی است ولی به مرور به‌سمت شعرهای فلسفی گرایش



عوض کردن وضعت نخواهد داشت. با این تفاوت که گاه جدی‌نگرفتن تأثیر‌گذار است. اساسا او طنز را به همین خاطر انتخاب کرده است و شاید هم انتخاب شده است.

الماغوط در شعرهایش خیلی مینمیزد و تمییز شده و مشخص نمی‌داند. به همین خاطر، تضادها را کنار هم می‌گذارد و نوعی بی‌تفاوتی را به شکل‌های مختلف ابراز می‌دارد. این بی‌تفاوتی الزاما از جانب او نیست، ممکن است از جانب طبیعت باشد یا نتیجه‌ای که از کارها حاصل می‌شود.

الماغوط شاعری انقلابی نیست اما نسبت به وقایع فلسطین و خاورمیانه بی تفاوت هم نیست. او با نگاه خودش به نقد جهان نشسته است و چون این نگاه شبیه شاعران منسوب به انقلابی و معتمد نیست و نیز در شعرهایش قضاوت نمی‌کند، از این رو، حرف‌های انقلابی‌اش اغلب بیانی مستقیم ندارد و مخاطب باید از نوع نگاه فلسفی‌اش، این امر را بی‌دخالت مستقیم شاعر-در‌یابد.

از پایان یاد عرض کنم من در ابتدا ۵۰ صفحه اول کتاب بدوی سرخ‌پوست را که شامل زندگینامه و آثار و تحلیل شعرهای الماغوط بود، خواندم تا این نوشتار روی تجزیه و تحلیلم آنگونه موثر نشود که مرا از کشف تازه‌های خود بازدارد. پس از این نوشته، با تندخوانی و دقت روی نکات حساس نوشته مزبور، یکی دو نکته مشترک بین آن نوشته و نوشتار خود یافتم که اساسی بود. یکی اینکه گفته شده که: «مرز مشخصی بین شعر و نثرش نیست.» و نکته دوم سخن الماغوط است که گفته: «من متونی می‌نویسم که به خودم شباهت دارد و معقدم که شعر در همه جا هست، مثل طلا در معدن، نمی‌خواهم آن را استخراج کنم، بگذارید این کار را خواننده انجام دهد.»

چهارشنبه ۴ تیر ۱۳۹۹

وطن امروز | شماره ۲۹۵۶

[شعر و ادب]

نگاه

نگاهی به کتاب «سفرت به خیر اما…»

نوشته محمدرضا بایرامی

سفرت به خیر نویسنده!

[الف.م. نیساری]

با خواندن بخشی از یادداشت‌ها و نوشته‌های محمدرضا سرشار (رضا رهگذر) در کتاب «بیعت با بیداری» جشن‌نامه سرشار) بود که دریافتم همراه با سفرهای مقام معظم رهبری، یک یادو نویسنده برای نوشتن سفرنامه و ثبت آنچه



می‌گذرد، همراه معظم‌له می‌روند، و همواره یکی از طرف‌های مشورت دفتر و نشر آثار رهبر انقلاب، آقای محمدرضا سرشار بوده و هست. رضا سرشار یک بار گویا برای یکی از سفرهای رهبری رضا امیرخانی را انتخاب کرده بود و حالا با محمدرضا بایرامی در سفر ۳ روزه رهبری به استان زنجان، نویسنده همراه و حتی دعوت‌کننده او به این سفر، خود رضا امیرخانی شده است.

محمدرضا بایرامی در مقدمه کتاب از دعوت امیرخانی می‌گوید و از اینکه ابتدا نمی‌دانست دعوت او به کجا بوده، اما او چون رضا را می‌شناخته و با او دوست بوده، چشم‌پسته پذیرفته و پس از آنکه دریافت‌ه در معیت و مشایعت مقام معظم رهبری است، طبعاً خوشحال‌تر هم شده است.

«سفرت به خیر اما…» یادداشت‌هایی از محمدرضا بایرامی درباره سفر ۳ روزه‌ای است که در استان زنجان همراه با رهبر بوده و گذران این چند روز را با قلم به تصویر کشیده است. در یادداشت‌های بایرامی، چگونگی سازماندهی شهر و شور مردم برای استقبال از رهبر شرح داده شده؛ ضمن اینکه نویسنده افکار شخصی و خاطرات گاه پرکنده خود را نیز در کنار آن سازماندهی کرده و شور مردم قرار و از این طریق بایی برای بحث‌هایی دیگر می‌گشاید. اشاره‌های نویسنده به گه‌ت‌و‌گوها و برخورد‌های ظریف و شیرین و جالبی که در این سفر میان رهبر و مردم رخ داده، مجموعه این یادداشت‌ها را خواندنی‌تر کرده است.

«سفرت به خیر اما…» نام کتابی است از نویسنده معاصر محمدرضا بایرامی. او این کتاب را در جریان سفر ۳ روزه رهبر معظم انقلاب به استان زنجان در سال ۱۳۸۲ فراهم آورده است. یادداشت‌های شخصی بایرامی در این مجموعه بسیار شیرین و جذاب است. بایرامی نویسنده‌ای است ظریف و دقیق؛ او نویسنده‌ای نیست که همه دیده‌ها و شنیده‌های خود را با تمام جزئیات روایت نکند.

«در مدینو» کتاب دیگری است از محمدرضا بایرامی که آن نیز شامل یادداشت‌هایی است که در همراهی ۴ روزه با رهبر در سفر به استان قزوین حاصل شده و شکل گرفته است. مؤسسه انتشارات قدیانی ناشر این ۲ کتاب است.

اینک بعضی از بخش‌های «سفرت به خیر اما…» اثر نویسنده معاصر محمدرضا بایرامی «خبر را رضا داد. بی‌مقدمه و ناگهانی و در میانه کار روزمره اداری. او دانست با سایت «لوح‌اش ور می‌رفت و من نشسته بودم به رتق و فتق امور دفتر «ادبیات کودک و نوجوان»، مثلا گفت: «راستی! فردا صبح زود باید برویم جایی. می‌آیی؟» بدون تامل و تفکر گفتم: «خودت که می‌دانی، من با تو به چمنم هم می‌آیم.»

و بعد یادم افتاد که ببرسم: «حالا کجا باید برویم؟» سرش را آورد بالا و یکی از همان لیخنده‌های زیبای همیشگی‌اش را تحویلم داد. هفته پیش با هم رفته بودیم اصفهان. به دعوت حوزه هنری آنجا، و مثلا برای صحبت کردن درباره «ادبیات دفاع مقدس»، چیزی که گویی کلا به فراموشی سپرده شده…»

است که بیشتر در ۲ حوزه رمان و داستان کار می‌کند. او اغلب داستان‌هایش را برای نوجوانان نوشته ولی آثاری برجسته نیز برای بزرگانان دارد؛ نظیر «هردگان باغ سبز» و «لم‌یزرع». «کوه مرا صدا زد» رمانی از بایرامی است که هم به زبان آلمانی ترجمه شد و هم توسط جایزه «خرس طلایی» و جایزه «کبرای آبی» و نیز جایزه «کتاب سال» سوییس را از آن خود کند.

سال ۶۶ برای بایرامی، گاه خدمت است به نظام. تمام دوران سرپازی را در مناطق عملیاتی دهلران به سر برد و حال‌وهوای آن میدان، بستری فراهم کرد تا با تمرکز بر ادبیات جنگ قلم‌فرسایی کند. او درنمایه داستان‌هایش را از زندگی و طبیعت روستای زادگاهش الهام می‌گیرد.

وی در حال حاضر رئیس «خانه داستان ایران» است. بایرامی بابت نگارش رمان لم‌یزرع، جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را نیز کسب کرده است. رضا امیرخانی «هر اثر او را تجربه جدیدی می‌داند.»

سیدمهدی شجاعی معتقد است «یکی از دلایلی که بایرامی و تنها چند نفر از نویسندگان توانستند از جنگ، منحصربه‌فرد بنویسند، این است که آن را با هنر پیوند داده‌اند، زیرا داستان‌های جنگ که قالب هنری داشته باشد از عهده هر کسی بر نمی‌آید.»

بررسی محتوای گفت‌وگوها و توصیف‌ها و نیز شخصیت‌های داستان‌های محمدرضا بایرامی همگی ایجادکننده فضایی مساعد برای جذب طیف سنی خاص هستند. استفاده از زبانی ساده و با واژگانی مناسب مخاطب و همچنین استفاده از روایتی یک‌دست، توانسته جذابیت خاصی در خوانش آثارش ایجاد کند. استفاده از تجربیات شخصی نیز منبع اصلی کار اوست. آثار بایرامی دارای زبان بسیار قوی، محکم، جافاده و دارای پیام‌های اخلاقی است.